

ردپای ناجنبش زنان در خیزش «زن زندگی آزادی»^۱

آیशा اسداللهی و حنا رحیمی



^۱ مقاله‌ی حاضر پیش‌تر در سمینار پژوهش‌های ماتریالیستی (فروردین ۱۴۰۲) ارائه شده بود.

با یک پرسش آغاز می‌کنیم: زمانی که رژیم‌های خودکامه هیچ شکلی از فعالیت‌های سازماندهی شده - در معنای کلاسیک - را تاب نمی‌آورند و هر شکلی از سازماندهی با سرکوب مواجه می‌شود، جنبش‌های اجتماعی و سیاسی چگونه می‌توانند به فعالیت ادامه دهند و دچار انفعال نشوند؟ و در غیاب یا کمرنگ شدن سازماندهی یا تشکل‌های قدرتمند، چه جریان‌هایی نیروی محرکه‌ی چنین همصدایی و به فریاد آمدن خواستی مشترک می‌شوند؟ بی‌گمان، عوامل بسیاری را می‌توان نام برد و نقش هر کدام را بررسی کرد. متن پیش رو نیز کوششی است برای بررسی تنها یکی از این عوامل. در این متن به بررسی شکلی از حضور پرشمار زنان در سال‌های گذشته خواهیم پرداخت که اگرچه اغلب به صورت سازماندهی شده و با هدفی مشخص نبوده است، اما به باور ما، نقش پررنگی در «مسأله‌شدن» زن به‌ویژه در رابطه با حجاب به‌سان یکی از محورهای اعتراضات خیزش «زن زندگی آزادی» داشته است. جریانی که آصف بیات از آن با نام «ناجنیش» یاد می‌کند. در جستار پیش رو بر آنیم که در پیگیری رد ناجنیش زنان در ایران بر روی مسأله‌ی حجاب تأکید کنیم؛ از آن‌رو که در خیزش اخیر مسأله‌ی حجاب - آن‌گونه که سعید مدنی می‌گوید - «دال مرکزی» خواسته‌های اعتراضی بوده است. همچنین، در بررسی‌هایمان به جایگاه طبقاتی ناجنیش زنان، تفاوت پراکندگی و تأثیر آن در مناطق مختلف ایران و نیز نسبت ناجنیش با دیگر عوامل زمینه‌ساز خیزش‌ها اشاره خواهیم کرد.

آصف بیات در بررسی‌هایش درباره‌ی اشکال مقاومت در خاورمیانه به شکل نامتعارفی از عاملیت و کنش جمعی توجه می‌کند که لزوماً با مفاهیم رایج غربی سازگار نیست. در واقع، برای توضیح بسیاری از پیچیدگی‌های جوامع خاورمیانه نمی‌توان از نظریات رایج در مورد جنبش‌های اجتماعی بهره برد. چرا که خاستگاه این جنبش‌های اجتماعی و بسیاری از تعاریفی که از آن ارائه می‌شود جوامع غربی هستند، جوامعی به‌مراتب تمایز یافته‌تر و از نظر سیاسی بازتر و ساختارمندتر. او به جای جنبش، واژه‌ی ناجنیش را به کار می‌برد تا بر تغییراتی دست بگذارد که از رهگذر استمرار حضور در سپهر اجتماعی و سیاسی - سپهرهایی که همزمان تحت کنترل دولت‌های خودکامه‌اند - روی می‌دهند و از خلال این حضور، فضاها را جدیدی خلق یا کشف می‌شوند که

امکان بازتاب اعتراض و نارضایتی را فراهم می‌کنند. این شکل از استمرار حضور بازتاب‌گونه‌ای بسیج مردمی است و هدف کلی‌اش ایجاد تغییر در وضعیت فعلی امور است. ناجنبش‌ها به کنش‌های جمعی فعالان غیر جمعی گفته می‌شود. به عبارتی، ناجنبش برآیند رفتارهای مشابه تعداد زیادی از افراد پراکنده است که تغییرات اجتماعی گسترده‌ای را به وجود می‌آورد، حتی اگر تابع هیچ ایدئولوژی یا رهبری و سازماندهی به‌خصوصی نباشد. و از این لحاظ ناجنبش‌ها برخلاف جنبش‌های اجتماعی‌اند که اغلب در اشکال مشخصی از سازماندهی بروز پیدا می‌کنند، ایدئولوژی و همچنین چارچوب خاصی نیز بر آن‌ها حکم فرمات و معمولاً افرادی مشخص نمایندگی یا رهبری آن‌ها را بر عهده می‌گیرند. جنبش‌های اجتماعی معمولاً روش‌ها و ابزارهای مشخصی را در طرح خواسته‌هایشان انتخاب می‌کنند. این در حالی است که ناجنبش‌ها معمولاً نه بر پایه‌ی یک ایدئولوژی بلکه بیشتر عمل‌محوراند؛ یعنی بر پایه‌ی سیاست عمل تعریف می‌شوند و از این‌رو اشکال بروز یکسان و به‌خصوصی ندارند. ناجنبش‌ها به‌سان بخشی از زیست روزمره در فعالیت‌ها و رفتارهای روزانه ادغام می‌شوند. در ناجنبش‌ها، اتحاد و آرمان جنبش‌ها جای خود را به تعداد می‌دهد. بدین ترتیب، ناجنبش در فضای عمومی شهری نقش ویژه‌ای را برعهده می‌گیرد و امکان اعتراض را برای آن دسته از اتباع شهری ممکن می‌کند که از قدرت تشکلی‌یابی جنبشی بی‌بهره‌اند و سپهر عمومی تنها قلمرو مبارزه‌ی آن‌هاست. حضور پر تعداد افراد در ناجنبش‌ها امکان مداخله در نظم عمومی را برای جمعیت‌ها فراهم می‌کند. ، فضای شهری به شکل مؤثری انواع خاصی از سیاست‌های خرد و کلان را ایجاد می‌کند که بر شکل مبارزه و عاملیت‌های اجتماعی آن‌ها تأثیر می‌گذارد. در واقع، اشکال و امکان‌هایی که فضای شهری ایجاد می‌کند بر مختصات شروع خیزش‌ها خواه ناخواه اعمال می‌شود. از همین رو، جغرافیای مشخص نیز در کنار دیگر عوامل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در ایجاد خیزش‌های حتی منتهی به انقلاب تأثیر می‌گذارد.

تا این‌جا بیشتر به تعریف کلی ناجنبش پرداختیم. از این پس، با بسط ایده‌ی آصف بیات، می‌کوشیم تا به مختصات ناجنبش زنان ایران بپردازیم، که به باور ما ویژگی‌هایی مختص به خودش را دارد. در دولت‌های پدرسالار خودکامه، بخش عمده‌ای از فعالیت زنان در سپهر عمومی ممکن است به شکل ناجنبش درآید، زیرا محدودیت‌های سنگینی

بر سازمان‌یابی، آگاهی بخشی از طریق ایجاد نشریات، اطلاع‌رسانی، مذاکرات و رایزنی، برگزاری تجمعات و اعتراضات عمومی سازماندهی شده یا حتی همبستگی با دیگر جنبش‌های داخلی و بین‌المللی مشابه برقرار است. در همین راستا، زیست روزمره‌ی تعداد کثیری از زنان ذیل نام ناجنیش‌های اجتماعی می‌تواند تحلیل و تفسیر ویژه‌ای پیدا کند. بسیاری از زنان درگیر مبارزه‌ای هستند که نهایت هدف آن بازپس گرفتن دستاوردهایی است که نسل‌های پیشین در ایران طی سال‌ها مبارزه و از خلال جنبش‌های اجتماعی و همچنین فعالیت‌های نهادی به دست آورده بودند. اما این شکل از مبارزه‌ی اخیر به شکل سازمان‌یافته نبوده است و در سطح گسترده بیشتر به شکلی فردی و غیرجنبشی ظهور پیدا می‌کند. و معمولاً زمانی به صورت آشکارا درمی‌آید که نهادهای اجرایی حکومت بخواهند این شکل از حضور گسترده را به عقب برانند. در همین باره، مخالفت با حجاب اجباری نیز با فراز و فرودهای زیادی روبرو بوده است. اشکال طبقاتی مشخصی به خود گرفته است، در مناطق مختلف کشور و در میان قومیت‌های مختلف ارزش‌گذاری‌های متفاوت یافته، همچنین در جنبش زنان همواره یکی از ارکان اصلی بوده و در دو دهه‌ی اخیر نیز به مخالفتی گسترده در قالب ناجنیش زنان تبدیل شده است. البته ذکر این نکته اهمیت دارد که کنش‌های اعتراضی به حجاب اجباری در دو دهه‌ی اخیر گاهی از ویژگی‌های ابتدایی دیگر ناجنیش‌ها بیرون می‌زند و ویژگی‌های دیگری نیز می‌یابند، اما با توجه به تعریف اولیه‌ی ناجنیش‌ها همچنان می‌توان آن‌ها را در قالب ناجنیش بررسی کرد. در واقع، تأکید ما بر روی خصلت بدون سازماندهی بودن و تعداد محور این کنش‌های اعتراضی است که آن را از جنبش‌ها متمایز می‌کند.

کمی به عقب برگردیم. پس از سرکوب و استیلای کامل حجاب اجباری در دهه‌ی شصت، در میانه‌ی دهه هفتاد و اوایل دهه‌ی هشتاد و همزمان با تغییر گفتمان سیاسی، شاهد ظهور سبک زندگی جدیدی در طبقه‌ی متوسط بودیم که در آن ارزش‌های خانواده دلالتهای تازه‌ای پیدا کردند. در این دوره ارزش‌هایی چون فرزندمحوری و اهمیت ادامه‌ی تحصیل محوریت ویژه‌ای یافتند. البته، این ارزش‌ها خاص طبقه‌ی متوسط شهری نبودند و در بخش عمده‌ای از طبقات پایینی نیز به شکل ارزش‌های

فرهنگی مسلط وارد شدند. همزمان با دیگر تغییرات، در مناطق شهری و به خصوص کلان‌شهرها افزایش اشتغال زنان در مشاغل غیرسازمانی و غیررسمی، که کنترل و نظارت کم‌تری از سمت نهادهای دولتی بر آنها می‌شد، فرصتی را فراهم آورد که زنان بیشتری در سپهر عمومی مقنعه و چادر را کنار بگذارند و در کنار دیگر تغییرات، تصویر زن محجبه به‌سان تنها صورت امکان حضور اجتماعی زنان بیش از پیش فرو بریزد. در این میان، شاهد مخالفت‌های پراکنده با حجاب اجباری نیز بوده‌ایم. البته، این جریان پیش‌رونده‌ی روزمره در جغرافیاهای مختلف شکل و شدت بروز و ظهور متفاوتی داشته است. در میانه‌ی همین دوران بود که زنان با شکل ویژه‌ای از سرکوب دولتی روبرو شدند؛ با اوج گرفتن جنبش زنان در تابستان ۱۳۸۵ و بلافاصله پس از سرکوب گسترده‌ی جنبش در آن دوره، دولت نهاد سرکوبگر اجرایی جدیدی را تاسیس کرد که شکل برخورد آن با شکل برخوردی که با تشکل‌های زنان صورت می‌گرفت متفاوت بود. پلیسی به نام «گشت ارشاد» پا به عرصه‌ی ظهور گذاشت و به شکل گسترده شروع به کنترل فضاهای عمومی کرد. اواخر دهه‌ی نود و با گذشت بیش از ده سال از آمدن گشت ارشاد، نقش این نهاد سرکوب پررنگ‌تر شد. طرح‌های مختلفی برای اجرای قوانین سخت‌گیرانه پوشش و حجاب در نهادها و سازمان‌های مختلف به اجرا درآمد و اعمال محدودیت بر زنان بیشتر شد. با گسترده شدن گشت ارشاد در اواخر دهه‌ی نود، ناجنبش زنان کم‌کم از مرزهای خودش فراتر رفت و در برابر حجاب اجباری شکل تهاجمی‌تر و گسترده‌تری به خود گرفت، طوری که خبر درگیری فردی در برابر تذکر به حجاب یا مقاومت در برابر دستگیری توسط گشت ارشاد یا برداشتن حجاب و امتناع از حجاب اجباری و درگیری‌های روزمره با آن پیاپی بخش بزرگی از خبرها را به خود اختصاص می‌داد. اعتراض به گشت ارشاد و اختصاص دادن پلیس مخصوص برای برخورد با زنان به مسئله‌ی روز بدل گشت.

در همین زمینه، یکی از ویژگی‌های مهم ناجنبش زنان آن است که هم‌هنگام با خصلت اغلب واکنشی‌اش، در موضوع حجاب اجباری به مرحله‌ای از کنشگری بیشتر فردی نیز رسید. در واقع، ناجنبش زنان همزمان با اعمال شدیدتر محدودیت‌ها و سختگیری‌ها، با مقاومت و مبارزه در برابر این فشارها رشد کرد. از سر گذراندن و تجربه‌ی وضعیت‌های بحرانی در قیام‌های گسترده اجتماعی (دی ماه ۹۶ و...) و افزایش

سخنگیری‌ها در اواخر دهه‌ی نود و اجرای طرح‌های همه‌جانبه در رابطه با حجاب با تهاجمی شدن مقاومت‌های روزمره علیه حجاب اجباری روبرو شد، چرا که شدت گرفتن سخنگیری‌ها از سمت نهادهای اجرایی طرح حجاب اجباری، زنان را با بن‌بستی روبرو کرد که دیگر از راه‌های خاموش و در سطح واکنش‌های موقتی تکرارشونده قادر به دور زدن وضعیت موجود نبودند. همچنین همزمان با پیشروی و بزرگ شدن ناجنبش زنان، رسانه‌های جمعی نقش زیادی در بازتاب دادن مسأله‌ی حجاب پیدا کردند و توجه‌شان به کنش‌های روزافزون زنان بیشتر شد. اغلب زنان مخالف حجاب اجباری با آن که از ویژگی‌های بارز سازماندهی برخوردار نبودند، اما به میانجی رسانه‌ها و پلت‌فرم‌های اجتماعی آگاهی بیشتری را از گستردگی مخالفت‌ها به اشتراک گذاشتند. رسانه‌های اجتماعی به شکلی ناپیوسته اشکال مختلف سرکوب و مقاومت را بازنمایاندند و در بدل شدن ناجنبش زنان به اعتراضی جمعی نقش مهمی ایفا کردند. در سال‌های گذشته، فیلم‌های بسیاری از برخورد زنان با گشت ارشاد یا کسانی که در مترو یا خیابان به زنان تذکر حجاب می‌دادند منتشر شده است. گستردگی این ویدیوها مجالی به چشم‌پوشی از آنها نمی‌دهد. در واقع اگر خیابان تنها سپهر عمومی کنش‌ورزی ناجنبش زنان بود، رسانه‌های جمعی نیز فضای عمومی نوینی فراهم کردند که امکان حضور هماهنگ‌تر زنان را ممکن کرد. این کنش‌های رسانه‌محور همزمان به کمک جنبش زنان و ناجنبش زنان در آمده و نقش کلیدی در بازتاب گستردگی آن‌ها ایفا کرده است.

نکته‌ی دیگر در رابطه با ناجنبش زنان و تأثیر آن در خیزش ژینا این موضوع است که شکل برخورد گشت ارشاد در مناطق مختلف ایران در چند سال اخیر شدت یکسانی نداشته است. همچنین، شکل کنشگری زنان نیز در مناطق مختلف متفاوت بوده و عوامل دیگری نیز آشکارا در کنشگری معترضین هر منطقه نقش داشته است. بر اساس پژوهش‌های آماری انجام گرفته در گروه مطالعات افکار سنجی ایرانیان (گمان)، بیشترین میزان مشارکت در خیزش اخیر در استان‌هایی بوده است که بیشترین میزان درگیری‌ها و برخوردها با گشت ارشاد را تجربه کرده‌اند. البته در اینجا منظور آن استان‌هایی است که در آن‌ها مسئله‌ی اتنیکی و اقلیت مذهبی به شکل عمده مطرح نبوده است؛ از جمله استان‌های مازندران، گیلان، البرز و تهران. این امر نشانی از شدت

گرفتن برخوردهای ناجنبش زنان پیش از خیزش ژینا است (چرا که همان طور که بالاتر اشاره شد می‌توان بالا گرفتن برخورد گشت ارشاد را مستقیماً زمینه‌ساز مهمی برای شدت گرفتن واکنش‌ها در ناجنبش زنان علیه حجاب دانست). همچنین در استان‌هایی که بیشترین میزان کشته‌شدگان را به خود اختصاص دادند - به ترتیب استان‌های سیستان و بلوچستان، مازندران، کردستان، گیلان و آذربایجان غربی - در کنار ناجنبش زنان، مسأله‌ی اقلیت ملیتی و مذهبی از عوامل اصلی کنشگری در منطقه محسوب می‌شود و این موضوع با میزان برخورد پایین‌تر گشت ارشاد در این مناطق نیز همخوانی است. این گوناگونی را می‌توان همگی نشان از اشکال مختلف کنشگری و وزن عواملی دانست که در مناطق مختلف متفاوت بوده است، اما همچنان توانسته‌اند برخورد با حجاب اجباری را به‌سان یکی از عوامل اصلی در مرکز اعتراضات حفظ کنند.

جایگاه طبقاتی افراد کنشگر در ناجنبش زنان علیه حجاب اجباری موضوع مهم دیگری است که در بررسی ناجنبش باید به صورت پیش‌فرض لحاظ شود، تا نه به اشتباه به آن کلیتی فراطبقاتی نسبت بدهیم و نه آن را جزیره‌ای و تک‌طبقه‌ای بفهمیم؛ ناجنبش زنان یک طیف طبقاتی را دربر می‌گیرد. در واقع، بیشتر از تعریف نخستین واژه‌ی ناجنبش، توصیف ناجنبش زنان در ایران می‌تواند سویه‌های طبقاتی آن را روشن‌تر سازد. برای نمونه، خود مسئله‌ی حجاب در طبقات مختلف جامعه با سوگیری‌های متفاوتی روبرو بوده است. همچنین مخالفت با حجاب «اجباری» نیز در طبقات مختلف با واکنش‌ها و کنشگری‌های گاهی هماهنگ و گاهی متفاوت با طبقه‌ی متوسط همراه بوده است (منظور از طبقه‌ی متوسط در این جستار، طبقه‌ای است که طبق برخی تعاریف اگرچه مزدبگیر است اما تا حدی از امتیازهای مهارت، دانش و قدرت سازماندهی و نظارت در سطوح مختلف تولید برخوردار یا در مقطع زمانی برخوردار بوده است). ویژگی‌ها و شیوه‌های کنشگری در ناجنبش زنان علیه حجاب اجباری نشان می‌دهد که در اواخر دهه‌ی نود کنشگری علیه حجاب اجباری در شکل ناجنبش بیشتر طیفی از طبقات را شامل می‌شود که بیشترین تراکم آن در طبقه‌ی متوسط و نیز «طبقه‌ی متوسط فقیر» بوده است (برشمردن ویژگی‌های طیف‌های طبقه‌ی متوسط فقیر در بررسی این ادعا نوشته‌ی مفصلی را می‌طلبد که از حوصله‌ی خوانندگان این جستار کوتاه بیرون خواهد بود). از همین رو، برای بررسی کنشگری

زنان فرودست از جمله در رابطه با حجاب اجباری و همچنین در خیزش اخیر باید سراغ تعریف‌های دیگری نیز رفت. از جمله آنچه فاطمه صادقی از آن با نام «زیست غیررسمی زنان تهیدست» یاد می‌کند، که با وجود اشتراکات فراوان با ناجنبش زنان چه در ویژگی و چه حتی در افراد کنش‌گر حامل ویژگی‌های تکینی است که نیاز به بررسی، توضیح و تشریح جداگانه دارد.

موضوع مهم دیگر درباره‌ی ناجنبش زنان علیه حجاب اجباری پیوند دوسویه‌ی آن با جنبش زنان در سال‌های اخیر است. تأکید بر دوسویگی این پیوند از این روست که این دو را نمی‌توان به شکل خطی و علت‌ومعلولی بررسی کرد، بلکه برای مدل‌سازی این شکل از ارتباط می‌بایست این دو نوع از کنشگری را به شکل دایره‌هایی تودرتو با مرکزی مشترک ترسیم کرده که در مرکز آن عامل یا عواملی مشترک حضور دارند. همچنین بزرگ و کوچک شدن هر یک بر دیگری تأثیر می‌گذارد. یکی از این عوامل بی‌واسطه‌ترین شکل سرکوب زنان - حجاب اجباری - است که که آشکارا در سال‌های اخیر و به تأکید پس از خیزش دی ۹۶ دال مرکزی کنشگری ناجنبش زنان در عرصه‌ی عمومی بوده است.

با هرچه گسترده‌تر شدن واکنش‌ها در ناجنبش زنان در برابر حجاب اجباری، اشکال رویارویی آن با حاکمیت نیز پتانسیل بسیار بیشتری یافت تا به سرعت با خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی در سطح ملی که خاستگاه طبقاتی به نسبت مشترکی نیز با آن داشتند، گره بخورد. با شروع خیزش دی ماه سال ۹۶ اعتراض علیه حجاب اجباری با سرعت بسیار چشمگیری از شکل پیش‌رونده‌ی خاموش به شکل اعتراضی در آمد و به یکی از بارزترین اشکال کنش اعتراضی خیزش دی ماه ۹۶ تبدیل شد. در کم‌تر از دو هفته شاهد به چوب بسته‌شدن روسری‌هایی بودیم که پرونده‌سازی‌ها و سرکوب امنیتی شدیدی را در پی داشت. شاید بتوان ادعا کرد که ویدا موحد در دل ناجنبش و بی‌اطلاع از حوادث آتی و درست یک روز پیش از شروع قیام دی ماه ۹۶ روسری‌اش به چوب آویخت و دستگیر شد. اما می‌توان گفت دیگر افرادی که به دنبال او دست به این شکل از کنشگری زدند به نوعی پیوند میان خیزش دی ماه و ناجنبش زنان را نمایان کردند. در واقع، در قیام دی ماه زنان توانستند از وضعیت استثنایی و موقتی قیام به خوبی بهره

ببرند و در عرصه‌ی عمومی آشکارا مخالفت خود را با حجاب اجباری به‌سان عریان‌ترین و فراگیرترین شکل اعمال قدرت حکومتی بر بدن زنان اعلام کنند. در این دوره نقش ناجنیش زنان بار دیگر پررنگ‌تر شد. از سمت دیگر با قیام دی ماه ۹۶، جنبش زنان نیز، که سال‌ها دچار افول شده و بیشتر شکلی پنهانی پیدا کرده بود، توانست در ۱۷ اسفند سال ۹۶ (۸ مارس) با محوریت دستمزد برابر (در کنار دیگر خواسته‌ها از جمله حجاب اختیاری) پس از حدود ده سال غیبت به خیابان بازگردد. در این نوشته بررسی تاریخ جنبش‌های زنان پس از انقلاب تا پیش از قیام دی ماه سال ۹۶ - یعنی سرکوب شدید در اوایل انقلاب، ظهور مجدد آن در شکلی محفلی و محدود تا اواسط دهه‌ی هفتاد، از سرگیری گسترده‌تر آن در دهه‌ی هشتاد و افول دوباره‌ی آن تا اواسط دهه‌ی نود - به خوانندگان واگذار و بررسی پیوند جنبش زنان با ناجنیش زنان از برش تاریخی سال ۹۶ آغاز شده است و برهم‌تنیدگی سه اتفاق مهم یعنی خیزش دی ماه ۹۶ به‌سان زمینه‌ی مادی اصلی، ظهور «دختران خیابان انقلاب» به‌سان تجلی اعتراضی سال‌ها پیشرو آرام ناجنیش زنان و در نهایت از سرگیری حضور خیابانی جنبش زنان پس از ده سال تعلیق تأکید می‌شود. در هسته‌ی مشترک عوامل بسط‌دهنده‌ی جنبش زنان و ناجنیش زنان آشکارا و به‌طور مستقیم قیام دی‌ماه ۹۶ و دختران انقلاب نقش‌آفرینی می‌کنند.

پس از قیام ۹۶، ناجنیش زنان آشکارا پررنگ‌تر و فراگیرتر شد و در همراهی با خیزش ۹۶، تا حد زیادی شکلی شبه‌جنبشی به خود گرفت. در آن دوران، اشکال رویارویی مستقیم با نهادهای مجری سرکوب روزبه‌روز بیشتر شد و در رسانه‌های جمعی بازتابی گسترده پیدا کرد. همین‌ها ناجنیش زنان را از ویژگی‌های اولیه‌ی تعریف ناجنیش‌ها فراتر برد. گویی که ناجنیش زنان در حال بدل شدن به شکل دیگری از کنشگری باشد که از مرزهای کنش تعداد زیادی از افراد جدا افتاده فراتر می‌رود و رو به سوی جمعی‌تر شدن دارند. از سویی پس از قیام ۹۶، جنبش زنان به صورت محافل بزرگ و کوچک و به شکلی علنی‌تر فعالیت خود را افزایش داد. به گونه‌ای که تعداد محتواهای تولید شده پیرامون مسائل زنان آشکارا بیشتر شد. از یک‌سو، شاهد آشکارتر و پررنگ‌تر شدن نقش ناجنیش زنان هستیم که برای جنبش زنان نیز بسیار معنی‌دار بوده است. و از سوی دیگر، شاهد خطاب قرار گرفتن ناجنیش زنان در رسانه‌های مرتبط

با جنبش زنان هستیم که به جمعی تر و هماهنگ تر شدن این کنش‌های جداافتاده کمک می‌کند. دیگر بسیاری از اشکال ستم و تبعیض علیه زنان سیاق سابق طبیعی انگاشته نمی‌شود و به‌مدد رسانه‌های اجتماعی با واکنش‌های جمعی گسترده‌ای در سطح ملی همراه شده‌اند: از حجاب اجباری گرفته تا واکنش علیه زن‌کشی و مسئله‌ی آزار و تعرض، گسترش استفاده از واژه فمینیسم در دلالت‌های مختلف در طبقه‌ی متوسط، واکنش علیه سرکوب زنان دستفروش در رسانه‌های اجتماعی تا ورود به استادیوم. همگی این اتفاقات بحران‌ها و مشکلات زنان را به مسائلی عمومی‌تر تبدیل کرد، هرچند که در «مسئله شدن» مشکلات زنان، همچنان هژمونی فرهنگی طبقه‌ی متوسط مشهودتر است. تمام این نشانه‌ها، خبر از هرچه پررنگ‌تر شدن مسئله‌ی زنان در اشکال جنبش و ناجنبش و نزدیک‌تر شدن پیوند میان این دو را می‌دهد که به تعبیر دیگری به معنای افزایش هرچه بیشتر امکان برخورد و رویارویی حاکمیت به اشکال مختلف پیرامون مسئله‌ی زنان و به‌ویژه حجاب در سپهر عمومی است که در نهایت در پیوند با دیگر عوامل مادی، زمینه‌ساز یک خیزش فراگیر این‌بار در قیام ژینا به‌سان عامل شروع‌کننده به شکل تمام‌عیار یک خیزش فراگیر درآمد.

همانطور که پیش‌تر اشاره شد، ناجنبش زنان در سال‌های اخیر به مرزهای بدل شدن به حرکتی منسجم‌تر پا گذاشته است و در این مسیر همانند جنبش زنان - که گاهی پررنگ‌تر و گسترده‌تر و گاهی کوچک‌تر و پنهان‌تر است - به پیش و به پس می‌رود. اما باید تأکید کرد که آنچه در این میان، ناجنبش زنان را به مرزهای جنبشی شدن نزدیک کرد همان دال مرکزی حجاب بود. و از سوی دیگر، می‌توان گفت حجاب گره‌گاهی بود که جنبش زنان نیز توانست خود را به شکل قابل‌توجهی به ناجنبش زنان نزدیک کند. در نظر گرفتن ردپای ناجنبش زنان در خیزش اخیر، از این لحاظ مهم است که فهمی نسبی از پیچیدگی‌های پایگاه سیاسی و اجتماعی و طبقاتی مطالبه‌ی حجاب یا دست‌کم بخش قابل‌توجهی از مطالبه‌گران آن در دسترس قرار می‌دهد. در ادامه باید پرسید که چرا ناجنبش زنان پیرامون حجاب اجباری نتوانست مانند دی ماه ۹۶ و خیزش ژینا به شکل بارزی با آبان ۹۸ گره بخورد؟ آیا با بررسی جایگاه طبقاتی جریانات آبان ۹۸ و ناجنبش زنان می‌توان به این پرسش و پاسخ داد؟

آیا در ادامه‌ی خیزش ژینا و باوخیم‌تر شدن وضعیت اقتصادی و اجرای برنامه‌های اقتصادی غارتگرانه و همچنین نولیبرالی و پیوستن اعتراضات دیگر طبقات فرودست شاهد پررنگ‌تر شدن و پیوستن حلقه‌ی سومی از شکل حضور زنان (زیست غیررسمی زنان تهی‌دست) به ناجنیش و جنبش زنان پیرامون هسته‌ای مشترک خواهیم بود؟ آیا این هسته‌ی مشترک همچنان پیرامون مسائل زنان از جمله حجاب خواهد بود یا عوامل زمینه‌سازی مادی دیگری نیز دال مرکزی مشترک خواهد ساخت؟ جنبش زنان چه نقشی در این میان خواهند داشت؟ بی‌گمان یافتن پاسخ این پرسش‌ها، برای یافتن نقشه‌ی راهی رو به جلو مفید واقع خواهد شد.